

"سفر در افغانستان ویران شده"

سفر در افغانستان ویران شده، نام کتابیست نوشته خانم "جن گودوین" (Jan Goodwin)، یک نویسنده مشهور انگلیسی که در مورد مبارزات دلیرانه مردم افغانستان در مقابل تجاوزگران روسی و مزدوران بی مقدار، بی وجدان و شرف باخته خلقی- پرچمی آنها، به رشته تحریر درآمده است. این کتاب جالب و دلچسپ، چشم دید های نویسنده را به شکل بسیار واقع‌بینانه بیان می کند.

ترجمه این کتاب از آلمانی به دری، توسط زنده یاد انجنیر "محمد حسین انوری" صورت گرفته است که در هنگام حیات شان به این کمترین سپرده شد تا وظیفه تایپ و تصحیح آنرا در حد توان انجام دهد تا آماده چاپ و طبع گردد، مگر هنوز کار تایپ و تصحیح آن به نیمه نرسیده بود که اجل گریبان آن کاکای محترم و مهربانم را گرفت و داعی اجل را لبیک گفته و راهی دیار باقی گردیدند که روح شان شاد و یاد شان گرامی باد.

از آنجائی که در این چند سال پسین، بخصوص دو سال اخیر، یک تعداد انگشت شماری از زیر دار گریخته گی های خلقی - پرچمی، جهت پرده افگندن بر جنایات و رزالت های بی حد و حصر حزب منحلۀ شان و رهبران شرف باخته شان، و نیز خاک پاشی بر جنایات اربابان روسی شان، سرسختانه تلاش میکنند تا برف بام خود را بر بام مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان بیندازند، لذا تصمیم گرفته شد تا این ترجمه را با همه کمی ها و کاستی های آن، اگر در ترجمه و تصحیح صورت گرفته باشد، بصورت مسلسل در همین صفحه به نشر رسانده و در خدمت هموطنان قرار دهیم تا "سیه روی شود، هر که در او غش باشد".

بگذار این جمع وجدان مرده و شرف باخته، چپ و راست و هفته و چهارشنبه، مضمون بنویسند و نوشته های کج و معوج در سایت های مختلف بیرون دهند، تجزیه و تحلیل کس مخر و دل بد کن را در این سایت و یا آن سایت منتشر کنند، تفرقه بیندازند، قاموس وطنفروشی و خیانت تهیه و ترتیب کنند، تبلیغات مشمنز کننده حزبی خود را به خورد یک عده بدهند و فیل شان یاد هندوستان کند؛ اما مردم افغانستان پوست کلفت و کرکدن مانند این وطن فروشان جنایتکار را در چرمگری می شناسند.

افغانستان و مردم جنگزده و بریاد داده شده آن، بخواهی، نخواهی، ممنون و مشکور سربازی ها و قربانی ها و از جان گذشتن های مبارزین و مجاهدین واقعی و حقیقی افغانستان هستند و خواهند بود. بازهم بگذار یک عده از این فرومایگان خلقی- پرچمی در داخل کشور به خدمت امریکا،

روس، ایران و ... قرار گرفته و به مقامات متزلزل در حکومت های فرمایشی قرار گرفته و نان به نرخ روز زهر مار کنند و بگذار یک مشت دیگر از این وجدان مرده ها، سر از این سایت فروخته شده بکشند و یا آن سایت دیگر و تمام جنایات خود را با کوبیدن بلاوقفه مجاهدین و مبارزین واقعی و حقیقی، به پای آن جانباختگان و سلحشوران سرافراز افغانستان بنویسند و تلاش کنند که گویا "بیانید گذشته ها را فراموش کنیم"، "بیانید قاموس بنویسم" و خنثی باشیم و....، ما اما هرگز نمی گذاریم گذشته ها فراموش شود و تاریخ هم حافظه قوی دارد

درود بر روان پاک شهدای سرافراز راه وطن و آزادی!!!

سفر در افغانستان ویران شده

نویسنده: جن گودوین (Jan Goodwin)

ترجمه: محمد حسین انوری

قسمت هفتم

پشاور- ماریجوانا - مجاهدین

سفر به داخل افغانستان از پشاور آغاز میگردد، شهر ایکه در پنجاه کیلومتری غرب دره خیبر واقع بوده و در گذشته ها به نام دروازه کابل یاد می شد.

مسافر خارجی زمانیکه به میدان هوایی پشاور مواصلت میکند، چنین می پندارد که پاکستان شامل جنگ است و نه افغانستان، میدان هوایی پشاور با توپ های دافع هوا محافظت می شود، تعداد کثیری طیارات F16 که ایالات متحده امریکا در چوکات کمک های پنج ساله، 3.2 میلیارد دلاری به پاکستان ارسال نموده است، در صحن میدان دیده می شوند. مجاهدین افغان که در این شهر اقامت دارند، اینهمه تجهیزات نظامی امریکا، خاصتاً راکت انداز های دافع هوا از نوع سنتگر را با نگاه های حسرت بار می نگردند، این نوع راکت اندازها چند ماه قبل از جانب امریکا برای

پاکستان داده شد، در حالیکه مجاهدین افغان به چنین راکت انداز های دافع هوا اشد ضرورت دارند، اما حکومت پاکستان بنابر دستور امریکا آنها را در اختیار شان نمی گذارد.

در سالون ترانزیت که مجهز با ایرکاندیشن است، مسافری تازه وارد خارجی به زودی متوجه می شوند که آنها نه از نگاه کلتوری، بلکه از نگاه مقدار سرمایه شان به دقت تحت مراقبت گرفته می شوند، پولیس مخفی روزانه لست مسافرین را از سه هتل مخصوص توریست های (دین هتل، کرین هتل و هتل کانتیننتال که اکنون بنام پی آر ال یاد می شود) به دست می آورد.

خارج از ترمینل میدان هوایی در یک لوحه بزرگ چنین نوشته شده است: به پشاور خوش آمدید. شهریکه جان فلمینگ میتواندست برای یکی از کتابهای جیمز باندی خود کشف کند، از آنجائیکه مامور 007 جیمزباند هرگز گزرش به این شهر نیفتاده است، اما در عوض فرانسیس گاری پاورس در سال 1960 در دایره جاسوسی مشهور امریکا با طیاره U2 جاسوسی از این شهر پرواز نموده بود که از بخت بد طیاره وی در فضای شوروی توسط روسها سرنگون گردید.

در این شهر مراقبت بازار جاسوسی از زمان جنگ افغان - روس چنان به اوج خود رسیده است که پرواز جاسوسی فرانسیس گاری پاورس را بی ارزش ساخته است، شهر پشاور در ساحه جاسوسی، برلین شرق را که پایتخت جاسوسی جهان محسوب می شود، تحت شعاع قرار داده است. چنین به نظر میرسد که در این شهر هرکس یا از جاسوسان (کی جی بی) بوده و یا (خاد- جاسوسان افغان تربیه شده توسط کی جی بی)، یا هم از جاسوسان (سی آی ای- امریکا) و یا پولیس مخفی پاکستان (آی اس آی) میباشد، خارج از این گروه ها، ژورنالیستان، سوداگران اسلحه، افراد و اشخاصیکه با دریافت مزد هنگفت می جنگند و یا هم قاچاقبران و تجار مواد مخدره هستند، هریک از این گروه ها سخت در تلاش و فعالیت بوده و با علاقه فراوان به دور مجاهدین افغان مقیم این شهر می چرخند. گروه های مختلف جاسوسان چه در گرمای پر از گرد و خاک تابستان و چه در باد های سرد زمستان در تعقیب مجاهدین افغان سخت با یکدیگر رقابت نموده جدال مینمایند که این خود یک وظیفه مشکل است، زیرا پارتیزانهای افغان سرحد مسدود از هر دو طرف را به سهولت عبور میکنند، درست مانند نیاکان شان در گذشته های دور، یعنی از زمانیکه کشور شان اقامتگاه کوچی ها گردیده بود، انجام میدادند، هجوم رسانه های خبرسانی که گرسنه معلومات هستند در وضع این شهر حالت مسخره را به وجود آورده اند، هریک مورد اشتباه قرار میگیرند، صحبت های تیلیفونی شنید می شود، اکثر رانندگان تاکسی آدرس دفاتر گروپ های مختلف مجاهدین را بلد هستند، بخاطر آوردن که یک سال قبل، یعنی در سال 1984 که برای اولین بار به این شهر

مواصلت نمودم از میدان هوایی یک تاکسی کرایه کرده گفتم مرا به دین هتل ببرد، راننده فوراً با این کلمات خوش آمد گفت: "تو امریکائی؟ ژورنالیست؟ من دفاتر مجاهدین میدانم"، من که خیلی خسته بودم کمی خندیدم، خاصتاً که پنجاه درجه سانتی گراد حرارت تقریباً مرا از پا انداخته بود. در این شهر پنهان کردن مطلب کاری را به پیش نمی برد، اگر من برای راننده تاکسی آدرس گرین هتل را میدادم او فکر میکرد که من شاید عضو کمیته کمک به مهاجرین هستم، یا اینکه عضو داکتران اروپائی بنام (داکتران بدون سرحد) هستم که بصورت داوطلبانه برای مدت شش ماه جهت تداوی مجروحین جنگ در افغانستان میگردانند.

قبل از حرکت از ایالات متحده امریکا به من خاطرنشان نموده بودند که اکثر رانندگان تاکسی جاسوس هستند و برای ارائه معلومات پول دریافت میکنند.

حرکت از میدان هوایی الی هتل 15 دقیقه وقت را دربر گرفت و با سفر 35 ساعته از نیویارک تا پشاور، معیار خستگی من به آخر رسیده بود، همچنان تفاوت وقت، حال مرا برهم زده بود و فکر میکردم که شاید در این شهر پر جمعیت و خاک آلود مقاومت کرده نتوانم. چون پنجره تاکسی باز بود بوی بد و زننده ریگشاها که در بین عراده جات و جمعیت کثیری عابری کج و پیچ می خزیدند، مرا اذیت میکرد، ریگشا در اکثر شهر های آسیای مروج است، مثل آنکه مهندسین این وسیله نقلیه را صرف برای قامت باریک آسیائی ها ساخته باشند و آنقدر تنگ است که انسان برای بالا شدن و پیاده شدن از آن باید خاصیت مار را بخود بگیرد، این همه جوش و خروش پشاور و بوی زننده ریگشاها خستگی سفر طولانی مرا تحت شعاع قرار داد. ایتالوی ها همیشه لاف زده میگویند هرگاه کسی دست های شانرا بسته کند، آنان قادر به حرف زدن نمی باشند، اما برای رانندگان پشاور باید ناممکن باشد هرگاه هارن وسیله نقلیه شان از کار بیفتد و بتوانند به حرکت خویش ادامه دهند، من نمی توانم جمله را پیدا کنم که قیل و قال این شهر را در این روز بیان کرده بتواند، لاری های رنگارنگ و بس هائیکه سقف شان نیز تا آخرین سانتی متر پر از مسافر است، ریگشاها و موترسایکل ها همه باهم یکجا هارن کنان به هر طرف روان هستند، وقتیکه از منطقه دفنس کالونی عبور میکردیم، یک سلسله قشله های نظامی به چشم میخورد که معلوم می شد انگلیس ها در زمان استعمار شان برای اردوی خود اعمار کرده بودند، وضع این قشله ها با چمن های سبز منظم به نظر می رسید، افسران نظامی درین ناحیه با انضباط عسکری در رفت و آمد هستند، لوحه های رهنما در هر کنج و کنار جهت هدایت به شکل منظم نصب گردیده اند، زمانیکه از منطقه دفنس کالونی خارج می شوید، نظم نیز برهم می خورد، در اطراف دین و گرین هتل

فروشنده های کنار جاده، دوکان داران، توریست ها و مشتریان همه باهم در جدال بوده و هریک می کوشند تا چیز بهتری نصیب شان شود، عده هم در اطراف گرین هتل در گشت و گذار اند، زمانیکه یک خارجی را می بینند، به گونه که کسی ملتفت نشود با وی صحبت نموده میخوانند خارجیان را به بازار سیاه و یا برای به دست آوردن مواد مخدر رهنمائی کنند.

شهر پشاور از نظر قاچاق هروئین مهم ترین شهر جهان به شمار می رود، مامورین اداره مبارزه با مواد مخدر امریکا تخمین کرده اند که نصف قاچاق هروئین به ایالات متحده امریکا از این شهر صورت میگیرد.

نظم و پاکی دین هتل نسبت به ساختمانهای منطقه دفنس کالونی کمتر است، انسان تصور میکند که این هردو ساختمان ها را یک مهندس نقشه کرده است، در نگهداری چمن و باغ هتل چندان توجه به خرچ داده نشده است.

قبل از اولین سفرم خانم "کارین مکائی" سابق امره کمیته افغانستان طی یک مذاکره به من مشوره داده بود که در "دین هتل" اقامت نمایم زیرا این هتل مکان مطمئن است و مجاهدین بدون آنکه از سالون هتل بگذرند یا زیر نظر باشند، آزادانه رفت و آمد کرده میتوانند، اکثر روزنامه نگاران در دین هتل اقامت میکنند، در این هفته چندین ژورنالیست در دین هتل اقامت دارند، مانند "هدید گراوت" از مجله "کرسستین مانیتور"، یک تیم تلویزیون امریکی و ایتالوی، "کن ریلفرمن" عکاس که از جانب آژانس خبررسانی "تایمز" موظف می باشد، "ساندیگال" یک فلمبردار مشهور تلویزیون انگلستان و "پیتر یاونال" یک روزنامه نگار دیگر انگلیسی، اینها همه انتظار می کشیدند که اشخاص ارتباطی شان تماس آنها را با مجاهدین برقرار نمایند یا اینکه سفر آنها را از سرحد به داخل افغانستان آماده سازند.

"هدیدگراوت" ژورنالیست به منظور تهیه گزارش برای "مانیتور" ششمین بار است که به افغانستان سفر میکند و مدت دوهفته میشود که انتظار دارد، حوصله مندی اش وی را از دیگر روزنامه نگاران ممتاز نموده است، هدف وی دره پنجشیر است که راهپیمائی پر مشقت آن از سرحد مدت سه هفته را دربر میگیرد، "هدید" منتظر قاصد است که قبلاً به دره پنجشیر فرستاده شده است تا ورود وی را به آنجا اطلاع دهد و بعد می تواند به حرکت خود آغاز کند.

سه روز بعد از اقامت هدید در هتل، مبلغ پنج هزار دالر و پاسپورت اش را از اطاق به سرقت بردند و کمره اش را نیز شکستاده بودند، چنین حادثه برای هدید بی تفاوت بود و با لهجه خیلی آرام گفت که این واقعه صرف یک تهدید برای من بود زیرا من در گذشته هم تهدید شده بودم.

هدید برای اداره اش در باستون تلگراف فرستاد که پول برایش بفرستند، هدید برای این منظور به دره پنجشیر سفر میکند که از فعالیت های قوماندان مشهور احمدشاه مسعود گزارش تهیه نماید، معدن زمرد افغانستان نیز در آن منطقه وجود دارد. این قوماندان قوای مقاومت افغان تاکتیک جنگ های گوریلائی را که کارشناسان مشهور مانند "چیگوارا" و "هوچی مین" در کتابهای خویش تشریح کرده بودند، آموخته است، وی که در آن زمان 29 سال عمر داشت و اکثراً بنام شیر پنجشیر نامیده می شد، با مارشال تیتو مقایسه گردیده است. قرار ادعا روسها یک مبلغ هنگفت را جایزه تعیین کرده اند برای هر کسی که قومندان مسعود را زنده یا مرده به روسها تسلیم دهند. یک پنجشیر بدون مسعود برای روسها آنقدر مهم است که رادیو تلویزیون و مطبوعات کابل پنج مراتبه مرگ وی را اعلان کرد.

شاید علت سرقت اطاق هدید در هتل هم جریان برقراری رابطه اش با قومندان احمدشاه مسعود بوده باشد، قوماندان مسعود بر علاوه از روسها، دشمنان زیاد دیگر هم دارد. مسعود مربوط به جمعیت اسلامی است که تنظیم افراطیون مردم تاجک و ازبک قوای مقاومت را تشکیل میدهند. مخالفین عمده آنها در داخل قوای مقاومت، اعضای حزب اسلامی است که رهبر آنها گلبدین حکمتیار میباشد. حزب اسلامی با اخوانی ها و آیت الله خمینی روابط نزدیک دارد، زمانیکه من با گلبدین حکمتیار مصاحبه نمودم، طرز صحبت اش مانند رهبر انقلاب ایران بود. از زمان تهاجم شوروی میان جمعیت و حزب اسلامی در داخل افغانستان و همچنان در پاکستان جنگ های خونین به وقوع پیوسته است، هر دو طرف یکدیگر را مسؤل قلمداد میکنند، اما اکثر مردم حزب اسلامی را محرک اصلی این جنگ ها دانسته و گلبدین حکمتیار رهبر آنها را یک شخص بی رحم و خائن می خوانند.

در سال 1984 زمانیکه یک بمب مقابل دفتر گلبدین منفجر شد و در اثر آن هفت نفر هلاک و دوازده نفر به شمول اطفال مجروح گردیدند، ادعا گردید که این توطئه را خود گلبدین شخصاً طرح کرده بود تا بدین طریق در شهرت و مهم بودن شخصیت خود بیفزاید و در بین اهالی چنین تبلیغ شود که گلبدین یک شخص عادی نمی باشد، زیرا یک فرد عادی را هیچکس به قتل نمی رساند، در چنین ادعا استناد بدین میکنند که گلبدین در همان روز انفجار بمب یک ساعت دیرتر از وقت معین به دفتر کار خود آمده بود، درحالیکه چنین تغییر وقت برای گلبدین هرگز در گذشته پیش نه شده بود.

اکثراً اظهارمیدارند که گلبدین یک شخص بی رحم است و می خواهد یک نظام دیکتاتوری را در افغانستان ایجاد کند.

اینکه گلبدین تا کدام حد بی رحم است به مشکل میتوان گفت، ولی اینقدر ثابت است که روز به روز مجاهدین مربوط به او، حزب اش را ترک میکنند و میگویند که ما بیشتر از این آماده نیستیم که به دستور گلبدین قوماندانهای دیگر جبهات را به قتل برسانیم، همچنان اظهاراتی شنیده می شد که به اساس آن گلبدین از جانب (کی جی بی) مؤظف گردیده است. به سوال اینکه آیا این سخنان حقیقت دارد، یکی جواب داد که خیلی ساده است، او یک کمونیست است، ولی یک چیز را میتوان ثابت کرد و آن اوج دیوانگی گلبدین است که سخنان خودش آنرا تصدیق نمود.

در یک مصاحبه که با من داشت این مرد باریک اندام و در ظاهر آرام با جدیت و یقین کامل ادعا نمود که روسها صرف به منظور از بین بردن او و حزبش در افغانستان حمله کردند، بعد یک سلسله لاف و پتاق را بالای هم قرار داده چنین گفت: "یکی از افراد من بود که اولین گلوله را به سوی روسها فیر کرد، یکی از افراد من اولین افغان بود که در یک نبرد کشته شد، افراد من بودند که اولین تانک روسی را نابود کرده فاتح گردیدند، افراد من بودند که اولین هلیکوپتر روسی را سرنگون کردند، افراد من بودند که اولین سرباز روسی را دستگیر کردند."

از آنجائیکه گلبدین حکمتیار در جریان صحبت خود هرگز نمی خندید، من زبان خود را زیر دندان فشار میدادم تا از خندیدن خود جلوگیری کرده و هم حالت جدی را به خود بگیرم. مگر خود گلبدین...

ادامه دارد...